

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (۳۱)

آیه‌ی ۲۹ هم با آن همه مشکلاتی که در بحث آن بود، تفسیر شد. آن بحث، بحث مغنمی بود.

حالا در ۲ آیه انتهایی این داستان دارد که:

(۳۰) «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ»

کلاً باید یک نگاهی کنیم که این داستان در کجای این منظومه‌ی مائده است؟ نکته‌ای که در

این داستان است این است که قرآن به طور خیلی ساده می‌توانست بگوید که این او را کشت. ولی

چون قرآن است و قرار است که بسیاری از مطالب را انتقال بدهد به این صورت گفته می‌شود:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ»؛ می‌گوید: نفس او، برای او تطويع کرد. تطويع کردن (می‌دانید

که باب تفعیل و تفعّل قرآن را برداشته است. یعنی دو باب تفعیل و تفعّل که تفعّل هم مطاوعه‌ی

آن تفعیل است و یکی از معانی رایج این باب به مرور چیزی را ایجاد کردن است و از آن طرف باب

تفعّل یعنی به مرور چیزی را جذب کردن که حالت مطاوعی دارد. باب تفعیل حالت تعدیه دارد

ولی تعدیه به شیوه‌ی افعال نیست. اگر شما می‌بینید که مفسرین می‌گویند بین انزال و تنزیل فرق

است، آن وقت اگر به این فرق توجه کنید در آن قسمتی که گفته است: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»

این‌جا چیزهای دیگری می‌گوید. چون که باید بگوید: «نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»، چون که باران خرد

خرد می‌آید. به صورت یک‌جا که باران به زمین نمی‌افتد. می‌بینید که در آن قسمت‌ها، این‌طور

بیان می‌کند که همان‌طوری است که می‌گوید: «أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ» (زمر: ۶) می‌گوید: برای

شما گاو نازل کرده است. خدا برای شما گاو نازل کرده است، گوسفند نازل کرده است. خدا آهن نازل کرده است. «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» (حدید: ۲۵) در آن جایی که یک چنین عنوانی را بیان می‌کند، در شبکه‌ای از معارف است، بحث این نیست که این آب نمیتواند به معنای آب H₂O باشد، نه! قرآن ضمن این که این را می‌گوید، چیز دیگری هم می‌خواهد بگوید که وقتی می‌گوید شبکه‌ی معارف را تشکیل بدهید می‌بینید که آن وقت «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»، «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»، در سوره‌ی الزمر، آیه ۶، ص ۴۵۹: «أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»؛ ما برای شما انعام را نازل کردیم. یعنی چه که ما انعام را نازل کردیم؟ شما باید این را در یک شبکه‌ای از معارف توجیه کنید. خدا قرآن را نازل می‌کند، تنزیل هم می‌کند، گاو هم نازل می‌کند، آهن هم نازل می‌کند، آب هم نازل می‌کند! «أَنْزَلَ». باید ببینیم که بحث این آسمان و آب و فلان و... این‌ها که نازل می‌شوند، چیست؟ این‌ها از عوالم بالاتر که به عوالم پایین‌تر نازل می‌شوند، نزول آن‌ها دفعی است، تدریجی نیست. وقتی در عالم ماده قرار بگیرند، نزول آن‌ها تدریجی می‌شود.

به هر حال این که باب افعال و تفعیل در قرآن فراوان است، باب تفعیل به آن تدریج ایجاد است و باب تفعّل مطالعه‌ی این تدریج است. قرآن به این امر خیلی اشاره می‌کند. از ریشه «طوع» ما هم باب تفعیل آن را و هم باب تفعّل آن را داریم.

این مبعوث شدن برای آدم‌ها به کار می‌رود، آدم‌ها مبعوث می‌شوند، ولی دنیایی را تصوّر کنید که همه «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح: ۴)، «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (منافقون: ۷) دنیایی را تصوّر کنید که همه عالم سپاه و ستاد خدا است. هیچ فعلی بی‌معنا نیست. هیچ فعلی در این عالم گم نیست. ما در روایت داریم که اگر پای مؤمن در هنگام راه رفتن به سنگی برخورد، باید برگردد فکر کند ببیند که چکاری کرده است که پای او به یک سنگی خورده است؟ یعنی این‌طور نیست که یک سنگی وجود داشت و من که در حال راه رفتن بودم، پای من به همین صورت به یک سنگی خورد. به عبارتی ما در یک دنیای کور نیستیم. اولاً این یک چیز است، مسیر زیغ الهی یک

چیز است، یعنی اگر کسی در loop (حلقه) زیغ خدا برود، در روال «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف: ۵) قرار می‌گیرد. یعنی اگر کسی به مسیر گمراهی برود خدا او را گمراه‌تر می‌کند. این خاصیت عالم است که اگر کسی کار زشتی را انجام دهد در این لوپ می‌رود کما این‌که از آن طرف، «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي» (اعراف: ۱۷۳)، «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» (مریم: ۷۶)؛ کسی که در لوپ هدایت برود رشد می‌کند. حالا می‌بینید که شخص یک کاری کرد و حالا این عالمی که سپاه خدا است به سمتی حرکت می‌کند که مشکل بعدی و گناه بعدی را برای او ایجاد کند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سُوءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ

أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سُوءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»

اگر داستان هابیل و قابیل به دست ما بود، این‌طور تعریف می‌کردیم، اگر فیلم را ما می‌خواستیم بسازیم یک مرتبه دیدی یک کلاغی آمد، اصلاً چرا آمد؟ چه هدفی دارد؟ ببینید، من از همان اولی که می‌خواستم این بحث را شروع کنم گفتم: این بعید است که خدا بخواهد تاریخچه‌ی این را بگوید که بشر این کار تدفین را این موقع یاد گرفت. نه! چون که وقتی قابیل کشاورز بوده است، بالاخره شیاری می‌کرده و دانه می‌ریخته و شیار را می‌پوشانده. بالاخره یک چیزی را زیر چیز دیگر قرار می‌داده است و زیر خاک می‌کرد. اصلاً خیلی بعید است که مثلاً یک کسی ۲۰ سال در زمین زندگی کند و تا به حال پای خود را بر روی زمین نکشیده باشد که مثلاً می‌توان خاک را جابه‌جا کرد؛ مثلاً یک روستایی نداند که می‌شود این خاک‌ها را کنار زد. بعید است منظور خدا این باشد که تاریخچه‌ی این بحث را می‌خواسته بگوید که بشر از چه زمانی فهمید که چطور می‌شود یک چیزی را زیر خاک کرد، این خیلی بعید است! اصلاً حرف چیز دیگری است. حرف در خود آیه هم آمده است و اشعاراتی هم در خود آیه است که می‌خواهد نشان دهد انسانی که معلّم ملک است به جایی می‌رسد که نمی‌گوید من شبیه این کار را کنم. قرآن این را گزارش نمی‌کند که عجب! من هم همین کار را می‌کنم. چه چیزی می‌گوید؟ می‌گوید: «يَا وَيْلَتَى

أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ؟؛ من نمی‌توانم مثل کلاغ باشم؟ یعنی کسی که معلّم مَلَك است می‌تواند تا حدّی برسد که خود را مساوی و مثل کلاغ ببیند. یعنی خود را در این نسبتِ ببیند و گرنه بعید می‌دانم منظور خدا این باشد که بخواهد تاریخچه‌ی دفن و زیر خاک کردن چیزی را اشاره کند. به همین دلیل که عرض کردم هم به لحاظ عرفی چیز عجیبی است که مثلاً یک کسی ۲۰ سال، ۲۵ سال بر روی خاک، بر روی زمین زندگی کرده باشد و نداند که خاک کنار می‌رود و تا به حال یک چیزی را دفن نکرده باشد. این است که باید خود را با کلاغ مقایسه کند. قرآن که این بحث را به این عنوان که **«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا»** و از آن طرف هم اشاره می‌کند که **«أَلَمْ تَرَ أَنَا أُرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَضُّعُهُمْ أَرْأَى؟»** (مریم: ۸۳)؛ این شیطان پیک خدا است، شیطان رسول الله است. خدا شیطان را می‌فرستد و این طور نیست که از تحت کنترل خدا خارج باشد و برای خودش کاری کند. او را برای این گذاشتند که آدم‌ها را بگذرد. جبهه‌ی جهاد اکبر با وجود او زنده است. این که کجا خدا افسار او را بکشد؟ کجا او را نگه دارد و کجا او را بفرستد شخص را گمراه کند؟ **«طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»** طایفه‌ای از شیطان را بفرستد برای این که مؤمن متذکر شود و بالا برود که **«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»** (اعراف: ۲۰۱) شیطان او را بگذرد به او آسیب برساند یا او به خود بیاید؟ همه‌ی این‌ها تحت تدبیر نظام توحیدی انجام می‌شود نه این که شیطان جدا باشد و خدا یک چیز دیگر باشد و حالا شیطان یک چیزی می‌گوید و خدا هم یک چیز دیگری بگوید. شیطان در مقابل خدا نیست، شیطان در نظام توحیدی در مقابل مَلَك است. ما شیطان و مَلَك داریم و در رأس خدا هست. خدا ملائکه را می‌فرستد، شیاطین را می‌فرستد. **«أَنَا أُرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ»** خدا این غراب را می‌فرستد که بیاید و به کسی تعلیمی بدهد، می‌بینید این‌ها پیام‌های خداست که برای ما می‌آید و حالا این که در چه لویی قرار گرفته باشد، منفی باشد، مثبت باشد! عالم همین‌طور کور عمل نمی‌کند.

یک نکته‌ای که تعبیر به این دارد که «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ»، در حقیقت یکی از علامت‌هایی که خدا در این داستان تاریخچه تدفین را نگفته، این است که کلاغ کاری نکرده بوده است. حالا این که می‌گویند یک گردو زیر خاک دفن کرده بوده است، چنین چیزی در قرآن نیست! می‌گوید: «يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ»؛ یعنی در زمین حالت جست‌و‌جو داشته است و با منقار خود خاک‌ها را جابه‌جا می‌کرده، در این حد قرآن گفته است که حالا این که می‌گویند: گردویی را زیر خاک کرده است، قرآن چنین چیزی نگفته است و در حدّ همین مقدار خاک را به این طرف و آن طرف بردن را قرآن ذکر کرده است. ببینید، اصلاً تصریح دارد که این آمده است تا به او ارائه بدهد.

«كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةً أُخِيه».

بدن بدون روح یک زشتی ای بیش نیست!

یک نکته هم در «سَوْأَةً» وجود دارد. نکته‌ی بسیار مهمی که اگر به این دقت کنیم می‌توان برگشت و آیات دیگر را به گونه‌ای دیگر فهمید. این «سَوْأَةً» به چه معنایی است؟ به معنی شرمگاه است. از این داستان بعید است که فقط بخواد شرمگاه برادرش را در زمین دفن کند که اصلاً این کار شدنی نیست. پس، یعنی بدن برادر را می‌خواست دفن کند. «سَوْأَةً» را در این جا باید به چه چیزی معنا کنیم؟ بدن برادر. چرا قرآن به بدن «سَوْأَةً» گفته است؟ ببینید اگر در این بدن روح وجود داشته باشد و همراه با روح باشد، این آدم می‌شود. اما اگر شما روح این را بیرون بکشید، این در حقیقت چیزی نیست و یک زشتی بیش نیست و این بدن چیزی نیست. هر چقدر شما برای این بدن کار کنید شما به چیزی نرسیدید. اگر کسی فقط می‌خواهد خوب بدود، این از کمالات اسب است و از کمالات آدم نیست. این تصریح آقای حسن‌زاده است که کسی که می‌خواهد یک جنسی را بلند کند، او جرثقیل است و جرثقیل ضعیفی هم هست. یعنی ببینید اگر قرار باشد کسی برای بدن خود کار کند این چیزی نیست مگر این که بخواد روح خود را تقویت کند و مین باب «فَوَّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» (دعای کمیل) بدن را تقویت کند. بعد از آن، عنوان بسیاری از این

ورزش‌های حرفه‌ای زیر سؤال می‌رود. حالا اگر خواستیم یک موقعی برای آن عناوین ثانوی درست کنیم و بگوییم آبروی نظام اسلامی در گرو این است که باید در جهان فوتبال خوبی بازی کند و یا مثلاً خوب وزنه بلند که این‌ها بحث‌های دیگری است، ولی با عناوین اولیه‌ی آن که طرف خود را در بعضی از ورزش‌ها به بدن خود آسیب می‌رساند و برای این بدنی زحمت می‌کشد که این بدن «سَوَاءٌ» است. این بدن بی‌فایده است.

انسان و بقیه جنبه‌ها به رنگ‌های مختلف آفریده شده‌اند و این هیچ کمالی نیست

این آیه ۲۷ سوره فاطر، ص ۴۳۷ ببینید، «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا» نمی‌بینی که خداوند چطور آب را از آسمان نازل می‌کند؟ «فَأَخْرَجْنَا» و اخراج کردیم آن «ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا»؛ رنگ‌های آن مختلف است. خوب ببینید این ثمرات را به رنگ‌های مختلف خارج کردیم. «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ»؛ از این کوه‌ها که رنگ‌های سفید دارد، قرمز دارد، «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا»؛ رنگ‌های آن مختلف است و «وَوَغَرَابِيبُ سُودٍ»؛ بعضی از آن‌ها به رنگ سیاه پر کلاغی است و بعضی از آن‌ها هم که برای کوه‌ها است. «وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ»؛ این آدم و گاو، در رنگ‌بندی مختلف هستند؛ یعنی ما را در حدّ گاو و جنبنده‌ها و چرنده‌ها و کوه و رنگ‌های در و دیوار پایین آورده و انگار اصلاً خدا بشر را تحویل نگرفته است. این در مورد رنگ‌بندی آن‌ها بود و بعد از آن «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» از این جا به بعد است که آدم آدم می‌شود.

یک مورد دیگر که قرآن به این عنوان بیان کرده است که بدن صرفاً یک مسکن است و چیز دیگری نیست. انسان یک چیز است و بدن انسان یک چیز دیگری است. شما اصلاً این نیستید. این بدن انسان است. اگر خوب دقت کنید، اگر می‌گویید: من سوختم، من زیر آفتاب سیاه شدم، به این‌ها می‌گویند که واسطه در عروض دارند. مثل «جری المیزاب» است، که ناودان راه افتاد؛ یعنی آب آن به راه افتاد. یعنی به واسطه عروض در بدن... وگرنه من هیچ‌گاه سیاه نمی‌شوم. بدن من

سیاه می‌شود. چون بدن من زیر آفتاب سیاه می‌شود می‌گویید: من سیاه شدم. این واسطه در عروض است یعنی اسناد مجازی است. اسناد آن غیر ما هو له است. اسناد آن به چیز دیگری است و مثل جری المیزاب می‌ماند، تا این که چه کسی این حرف‌ها را بفهمد! این بدن من است. مثل این است که شما به خانه‌ی خود بگویید: من! الآن شما می‌گویید که من را دزد زد، یعنی خانه‌ی من را دزد زد، ماشین من را دزد زد، چطور آدم می‌فهمد که این «من را دزد زد» یک اسناد مجازی است؟ ما رفتیم دیدیم ما را دزد زد. می‌خواستیم سوار ماشین شویم ولی دیدیم که پنچر شدیم. «پنچر شدیم»، ما که پنچر نمی‌شویم! ماشین پنچر می‌شود. همه‌ی اسنادهای مجازی را ما متوجه می‌شویم ولی این که مقداری عمیق‌تر می‌شویم برای ما سؤال پیش می‌آید که آیا این هم اسناد مجازی است؟ حالا این که «ما پنچر شدیم» را فهمیدیم ولی این که صورت ما زیر آفتاب، آفتاب سوخته شد، این هم اسناد مجازی است. شاهد قرآنی آن کجا است؟

خدا عباراتی راجع به قوم عاد دارد که عبارات قابل دقتی است. شما این دو آیه را نگاه کنید، یک آیه از سوره مبارکه الحاقه، آیه‌ی ۷؛ به این عبارات کاملاً دقت کنید و آیه‌ی دیگری، آیه ۲۵ سوره احقاف است. اول آیه ۷، سوره الحاقه، ص ۵۶۶ را نگاه کنید، در این جا دارد که: **«وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ»** (۶) که این ریح‌ها با یکدیگر متفاوت است و باید بفهمیم. و در یک جای دیگری **«بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»** داریم و در کل ریح داریم تا ریح! بعضی از ریح‌ها طیب و پاک است. و شخص می‌فهمد و بعضی وقت‌ها هم **«رِيحٍ عَاصِفٍ»** است. ریح عاتیه‌ای است. ریحی است که در آن سرکشی وجود دارد. موجب سرکشی انسان می‌شود. آن جا هم که می‌گوید: **«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ»** (یونس: ۲۲) ببینید در این عذاب‌ها، «عاصف» بودن، «عاتیه» بودن، سرکشی در آن وجود دارد، بعضی از بادها در زندگی انسان می‌وزد تغییراتی ایجاد می‌کند که انسان به سمت سرکشی می‌رود و نه به سمت پاک شدن. انسان باید میزان داشته باشد و بادهای زندگی خود را درک کند. در این آیه

طوفان تندبادی بوده است. «بَرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا»؛ بر آن‌ها هفت شب و هشت روز، «حُسُومًا» پی در پی این باد وزید. «فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى»؛ تو این قوم را دیدی که سرها افتاده بود. یعنی به حالت به خاک افتاده بودند. سرها افتاده بود. عبارت آن خیلی عجیب است که می‌خواهد این را تشبیه کند. «كَأَنَّهُمْ أُعْجِزُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ»؛ مثل تنه‌ی درخت خرمايي که داخل آن پوک شده است و تو خالی شده است. چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ ببینید، این که خیلی بعید است که این‌ها به حالت پوک افتاده باشند. مثلاً داخل آن‌ها خالی شده باشد. مثلاً ماکت شدند. خیلی بعید است! درست است؟ چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ انگار داخل آن را کشیده بودند که این «أُعْجِزُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ» می‌شود. آن چیزی که روح او بوده، بیرون کشیده شده بود، این یک تنه‌ی درخت خرماي تو خالی شده است. پوک شده است.

این آیه را داشته باشید که این‌ها بر زمین افتاده‌اند، بیایید در آیه ۲۴ سوره احقاف که این مطلب را به گونه‌ای دیگر گزارش می‌کند. می‌گوید: «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَتِهِمْ»؛ وقتی که دیدند آن ابر می‌آید، «قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا»؛ گفتند: این ابری است که می‌خواهد باران ببارد و «بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ» این طور نیست. این همان چیزی است که شما عجله داشتید. این همان عذاب است. «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ که این هم بادی است که در آن «عَذَابٌ أَلِيمٌ» است، «تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا» همه چیز «بِأَمْرِ رَبِّهَا»، تدمیر می‌کند و خراب می‌کند، «فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ»؛ این‌ها طوری شدند که دیده نمی‌شدند مگر «مَسَاكِنُ» آن‌ها! آن‌جا گفته بود که سرهای این‌ها روی زمین افتاده بود «صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجِزُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ»، یک جای دیگر هم مثل این‌جا گزارش می‌کند که هیچ چیزی جز مساکن آن‌ها دیده نمی‌شود. این چه چیزی است؟ این الآن بدن این فرد است که مسکن است! نگفته است که مساکن آن‌ها خراب شده است، گفته است هیچ چیزی دیده نمی‌شد و همه چیز آن‌ها داغون شده بود. هیچ چیزی جز «مَسَاكِنُهُمْ» دیده نمی‌شد.

این همان «أَعْجَازُ نَخْلِ خَاوِيَةٍ» که کشیده شده بود، این مانده بود، این بدن مسکن روح که «لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ»

این‌ها است که وقتی شما آیات ثنو را به هم نزدیک می‌کنید، از این آیات ثنو نتیجه می‌گیرید. یعنی خیلی راحت... الآن این تفسیر بطونی نیست، این تفسیر ظهوری است؛ یعنی این بطون آیات نیست. یک جایی است که می‌گوید: «لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ» حصر است و تنها چیزی که دیده می‌شد «مَسَاكِينُهُمْ» آن‌ها بود. در یک جایی بیان می‌کند «فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرَعى كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلِ خَاوِيَةٍ» که این‌ها را می‌دیدى که... پس معلوم می‌شود که این‌ها را می‌دیدى و در آن آیه هم دارد این را می‌دیدى و هیچ چیز دیگری جز مسکن دیده نمی‌شد. «فتری بولایته علی بن ابی طالب». این مفهوم را می‌توان از آن برداشت کرد که بدن مسکن روح است. مسکن روح است، یعنی چه؟ یعنی مسکن یک آدم است. یعنی ما الآن در این مسکن هستیم و چند وقت بعد مسکن خود را تغییر می‌دهیم و مسکن خود را عوض می‌کنیم. البته رسیدگی به مسکن هم خود مطلوبیتی دارد که نباید بگذاریم مسکن خراب شود و هر چند وقت یک بار گردگیری می‌کنیم و حمام می‌رویم... این «سَوَاءٌ» است وگرنه روح را این بدن کم کنی: «كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلِ خَاوِيَةٍ»، اگر این را منهای آن دیگری کنی، هیچ چیزی جز یک مسکن نمی‌ماند. برای همین است که می‌پوسد. شما یک مسکن را در نظر بگیرید که اگر بهترین وسایل و مبلمان را درون آن قرار دهید و به مدت دو هفته آن را رها کنید، ببینید که چه اتفاقی بر سر این مسکن می‌افتد؟ می‌بینید که پر از کارتونک و سوسک و موش و... می‌شود. اصلاً به خاطر عدم حضور روح است که مسکن می‌پوسد و کسانی که مسکن (بدن) آن‌ها نمی‌پوسد به این دلیل است که روح در آن‌ها وجود دارد. روح آن‌ها این قدر قَدَر است که می‌تواند بدن آنها را اداره کند. چون وقتی به آن جا می‌روند «اثاقلتم الی البرزخ» نیستند. کسانی که در این جا «أَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» (توبه: ۳۸) هستند، در آن جا می‌روند «اثاقلتم الی البرزخ» می‌شوند. کسانی که باز و وسیع هستند، در آن عالم هم به آن عالم

نمی‌چسبند. یعنی در همین اصفهان چند روز پیش، ضریح قبر مرحوم مجلسی را بازسازی می‌کردند، دیدند که هنوز حنای روی پای مرحوم مجلسی تازه است! روح این‌ها قَدَر است و بدن را اداره می‌کند. یعنی به مسکن خود علاقه‌مند است که مسکن را نگه می‌دارد. این مربوط به حضور روح است و مسکن هم اگر آن صاحب مسکن نباشد، دیگر مسکن به هم می‌ریزند و برای همین است که مسکن به هم می‌ریزد. وگرنه صرف این‌که شما یک کسی را بخوابانید که بدن او نمی‌پوسد! ما می‌خواهیم و بدن ما نمی‌پوسد، بی‌دلیل که بدن نمی‌پوسد، باید روح بیرون برود و صاحب مسکن نباشد تا بدن بی‌پوسد. این را اگر بفهمید که «سَوَاءٌ» این‌جا به معنای بدن است، آن وقت یک چیزی را با هم نگاه کنیم. سوره اعراف، آیه ۲۰ را ببینید.

ببینید کلاً این تصویری که از ماجرای خلقت داریم لختی بازی است. یعنی همه لخت! بالاخره این چه خلقتی است که همه لخت و عور و این‌طور هستند؟! ببینید در آیه‌ی ۲۰ که می‌گوید: «فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا»؛ آیا این‌ها فقط شرمگاه‌ها را پوشانده بودند و دیگر قسمت‌های بدن، زن و مرد همه لخت بودند؟! چون به این صورت گزارش شده است. «سَوَاءٌ» صرفاً به معنای پوشاندن شرمگاه است؟ که اگر با «سَوَاءٌ» آن‌جا جمع‌بندی شود، شرمگاه هم است و آن به عنوان نقطه‌ی اوج این «سَوَاءٌ» محسوب می‌شود. وگرنه شما می‌آیید در آیات دیگر مثلاً در آیه‌ی ۲۷ همین سوره‌ی اعراف را نگاه کنید، بحث لباس است که خدا برای این‌ها لباس آورد. آیا لباس در این‌جا به معنای شورت است؟! «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا»؛ خدا لباس را از تن این‌ها خارج کرد. یعنی آیا این‌ها در بهشت برهنه بودند؟ یعنی در بهشت فقط با شورت راه می‌رفتند؟ می‌خواهد این مفهوم را برساند؟ یا اصلاً تعبیر قرآن لباس است؟ لباس که می‌دانید... شورت که شاید یک چیز ایرانی یا فرنگی است، عرب‌ها که چنین چیزی ندارند. این در حقیقت «يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا»؛ تا زشتی‌های آن‌ها را به خود آن‌ها نشان دهد. حالا صرفاً به معنای شرمگاه است؟ یا غیر

از شرمگاه چیز دیگری را نشان می‌دهد؟! شما باز هم می‌بینید که در آیه ۲۶ سوره اعراف که «یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا»؛ ما برای شما لباس نازل کردیم. سخن قرآن درباره‌ی لباس است. «يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا» که این «سَوَاءٌ» شما را، یعنی بدن شما را، لباس بدن را می‌پوشاند. «سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» آن وقت اگر این‌طور باشد که گاهی در اخلاق پیغمبر هم یاد شده است که کسی بدن پیغمبر را نمی‌توانست ببیند و حالا یک مقداری این بی‌حیایی برای ما مد شده است و خیلی راحت استخر می‌رویم! این «سَوَاءٌ» بعید نیست که بیش از بحث شرمگاه باشد. اصلاً خیلی بعید است که این‌ها «يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» (همان: ۲۲)؛ از برگ درخت برای خود لباس درست کردند... فکر کنید که پیغمبر خدا با همسر خود، درست است که فرد دیگری نیست، آیا خود شما این‌طور در خانه می‌گردی؟ با این که کسی نباشد. یعنی هیچ کسی جز خود آن‌ها نیست و مثلاً زن و مرد فقط با یک شورت در خانه باشند؟ آیا به صورت عادی کسی در خانه این‌طور لباس می‌پوشد؟ اصلاً زشت است که آدم این‌طور در خانه لباس بپوشد. پیغمبر خدا هم که «يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» این‌ها فقط آمده باشند از برگ بهستی برای خود تنها شورت درست کرده بودند چیز بعیدی است! به نظر می‌آید که این‌ها برای خود لباس تهیه کردند. این تصویر لختی بازی از خلقت، این تصویری بعیدی است با این آیات «سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا». دقیقاً «سَوَاتٍ» جمع «سَوَاءٌ» است. یعنی هیچ چیز اضافه و کمی ندارد که بخواهیم یک‌طور دیگر معنا کنیم. این «سَوَاءٌ» در این‌جا به معنای بدن است.

(سؤال) آخر قلم دست دشمن است. البته انسان‌های اولیه که پیغمبر خدا نبودند، ولی در این تصاویری که در غارها است، آیا زن او هم این‌طور بوده است؟ یعنی زن و مرد، هر دو این‌طور هستند یا فقط مرد این‌طور بوده است؟ نه! به هر حال نداریم. در حالی که در این‌جا همه را به صورت تشبیه آورده است. گفته است: «سَوَاتِهِمَا»، یعنی «سَوَاتٍ» خود را می‌پوشاندند. ما که قرآن را نمی‌خواهیم با تصاویر غارنشینان مقایسه کنیم. کما این که ممکن است یک‌طور دیگر تفسیر

کنیم. بشر که به غار نمی‌رود! اگر کسی نسل او به میمون برمی‌گردد، ما وارد نزاعات خانوادگی افراد نمی‌شویم! کسی که نسل او به میمون برمی‌گردد را نمی‌دانم! ولی نسل ما که به پیامبران برمی‌گردد! پیامبری که تحت تعلیم خدا آمده است و به عنوای مصطفای خدا به زمین آمده است، ببینید این که نسل آدم از میمون است و به صورت لختی است و فلان... همه‌ی این‌ها به خاطر این است که قلم در دست دشمن است. اگر این‌ها را وحی تفسیر کند، اصلاً یک آدم ابوالبشر با کت هاکوپیان و شیک و کروات زده خارج می‌شود. اگر وحی بیاید و بخواهد این را تصحیح کند می‌بیند که واقعاً یک لباسی از... دارند.

(سؤال) لباس بهشتی از تن آنها درآمده و بعد آن‌ها خود را پوشانده اند. کسی که لباس به تن دارد که فقط یک شورت نمی‌پوشد! بالاخره اگر بخواهد بیوشاند... یعنی شما چطور می‌دانی که یک لباس کوتاه درست کنی؟ خوب یک لباس بلند درست کن! کسی که لباس تن او بوده است... می‌خواهم بگویم که این تصوّر لختی بازی از خلقت چیز جالبی نیست. قرآن هم که چنین چیزی نمی‌گوید. می‌گوید: «سَوَاتٍ» که «سَوَاتٍ» هم یعنی زشتی. حالا خود قرآن باید تعریف کند که زشتی یعنی چه؟ بعید نیست که این بحث در مورد بدن باشد. چون لباس آن‌ها کنده می‌شود و بعد از این که لباس آن‌ها کنده شد «يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»؛ از ورق جنت برای خود لباس تهیه می‌کنند و بعد از آن دارد که:

صرف پشیمانی اصالت ندارد، جهت پشیمانی مهم است

«أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأَوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»

مطلب آخر «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» است. ببینید این «النَّادِمِينَ» که ما در این جا داریم، به معنای «کفی بالندم من التوبه» نیست. این نادمین‌ها، اصلاً به پشیمانی‌ها به صرف انفعال درونی چیز خوبی نیست. «الندم الى الله» است که مهم می‌باشد. یعنی اگر کسی به سمت خدا پشیمان شود مهم است والا کلا پشیمانی پایان داستان گناه است. پایان داستان خطا پشیمانی است. این که

به معنای توبه نیست. این که شبیه همان آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحِحُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات: ۹) است که شما بی اطلاع با کسی برخورد نکنید که ممکن است پشیمان شوید، این پشیمانی صرف انفعال است، این توبه نیست. لذا روایات بحث «الندم» را ببینید، می بینید که کاملاً در بحث **اعتراف به گناه** است. یعنی شخص به در خانه ی خدا می رود و «مُعْتَرِفًا بِذُنُوبِهِ»^۱ است. یعنی اگر این طور باشد توبه محسوب می شود، در غیر این صورت این صرف یک انفعال درونی است که جزای این کار خبطی است که انجام داده است. به جای این که بشاش باشد و شادمان باشد... شما دیدید این روایتی که راجع به روزه داریم که می گوید: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ اللَّقَاءِ»^۲ از یک مسیری می گذرد و می بیند که **نشاط بعد از عبادت** دارد. «فَرْحَةٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ» به معنی این نیست که حالا به یک سفره ی رنگینی رسیده باشد! کسانی که اهل عبادت هستند، بعد از یک عبادت و یک زیارت عاشورا، بعد از یک گریه، دوست دارند با هم شوخی کنند. آیا شما دیدید؟ این ها نشاط بعد از عبادت است.

عبادت برای شخص نشاط می آورد ولی گناه برای شخص نشاط نمی آورد.

این جا برعکس این موضوع را بیان می کند. نه این که این توبه باشد. یعنی یک نشاطی ممکن است در وسط آن باشد، ولی وقتی تمام شود بالاخره این نفس فقط خدا را می خواهد. بالاخره این روح، روح الهی است. بالاخره گناه به شخص نمی چسبد، بالاخره «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸) بالاخره و بالاخره... چون این طور است، می بینید این روحی که خدایی است نمی تواند این را قبول کند و لذا حالت ندامت و پشیمانی دارد و این توبه نیست. این انفعال است.

(سؤال) ببینید، گاهی اوقات حتی این طور تفسیر کردند که وقتی انسان در معرض گناه قرار می گیرد، ممکن است گاهی اوقات تمام معلومات عادی خود را هم از یاد ببرد. یعنی این قدر دست پاچه شود که معلومات عادی خود را هم از یاد ببرد. وقتی معلومات را از یاد برد باید کلاغی

بیاید به او یاد بدهد و هدف قرآن با بیان این بخش از داستان این است که بگوید: طرف می‌رسد تا این که شاگرد کلاغ بشود. به این حد می‌رسد. یعنی نمی‌داند که حالا در این جا باید چکار کند؟ یعنی نمی‌داند باید چکار کند؟ حالا با این که این همه زمین را شخم زده است و می‌داند که می‌توان چیزی را خاک کرد. قرآن فقط می‌خواهد این را نشان دهد که به این می‌رسد که به حد معلّم کلاغ می‌رسد و تا جایی می‌رسد که می‌خواهد خود را با حیوانات مقایسه کند. «أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ»

علم روز، بشر را با حیوان مقایسه می‌کند

الان شما روان‌شناسی را نگاه کنید، پزشکی را نگاه کنید، جامعه‌شناسی را نگاه کنید، می‌بینید که کاملاً بشر را با حیوان مقایسه می‌کند و دستور می‌دهد. پزشکی که شبیه دامپزشکی است. یعنی شما پزشکی را هم شبیه دامپزشکی نگاه کنید. یک بار من این را به یک پزشکی گفتم، خیلی تعجب کرد که عجب چیزی گفتی؟! الان پزشکی با دامپزشکی چه فرقی دارد؟ شاید انسان یک دام جدید باشد. خوب بالاخره خرپزشکی با مورچه پزشکی فرق دارد پس آن هم با آدم پزشکی فرق دارد. این تفاوت‌هایی که وجود دارد، ولی بالاخره همه اش دامپزشکی است. در مورد جامعه هم باید همین‌طور فکر کرد، راجع به اقتصاد و منطق هم باید همین‌طور فکر کرد که چقدر با هم دعوا دارند و چقدر می‌خواهند از همدیگر سود ببرند، همه‌ی این‌ها سیاست‌های مربوط به دام و حیوانات و گرگ‌ها است!

صلوات!

^۱- بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۴۶.

^۲- الکافی، ج ۴، ص ۶۵.